



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۱۵



مصطفی عمرزی

«دانشگاه»

به معنی «پوهنتون» دقیق نیست! (۱)

قسمت ششم

آنانی که بر نحوه انتقاد و ادبیات ضد افغانی، آشنایی دارند و دقت آنان از سطح ظاهر در محتوای مدعاست، می دانند که اغماض بر واقعیت های فرهنگی، تاریخی و ملی ما، از اصول سخن سرایی و یاوه بافی جریان معروف به ستمی گریست. آلودگی های فکری و تخریش وحدت فکری مردم ما که در نوع دموکراسی یا در واقع تحت تاثیر فرهنگ غربی، بیش از هر چیزی از حرمت و احترام برای رعایت منافع علیای مملکت و مردم در خط تمایلات بسیار غیر منطقی قومی سقوط کرده است، نه فقط

لغات نزدیک:

گاه از گاه، گاه بگاه، گاه بیگاه، گاه سنج، گاه شماری، گاه شناس، گاه شناسی، گاه گاهی، گاه گذار، گاه گذاری، گاه و بیگاه، گاه و بیگه، گاهان، گاهیار، گاهبد، گاه گیر، گاه گیری، گاهنامه، گاهنبار، گاهنما، گاهوار، گاهواره.

رجوع به تمامی فرهنگ های دری، در صورتی که با تقاضای شکل «گاه» باشد، به هیچ صورتی به توضیحی که از ترکیب «دانشگاه» یا محل دانش می آورند، مطلوب نمی دهد. برای اینکه منظور ما از عجیب المعنی بودن و کثیر بودن معنی کلمه «گاه» به مفهوم غیر مکان، استناد بیشتر یابد، با مراجعه به فرهنگ های معروف دری یا به اصطلاح فارسی، حوزه ادبیات کلاسیک را درمی نوردیم تا مدعای ما به حقیقتی برسد که با سطحی نگری و تظاهر، در ماندگی ما در رسیدگی به معضل سقاوی گری، ستمی گری و مدعیات مدعیان است.

معانی «گاه» در لغت نامه «دهخدا»:

گاه:

۱- تحقیق و نوشته از مصطفی عمرزی

صندلی - وقت، زمان - صحاح الفرس - تخت پادشاهان - جهانگیری - کرسی - مذهب الاسماء اورنگ
- صندلی - سریر [تخت آراسته پادشاهان را]

مثال ها

گاه:

نظامی

گاه همچون آفتابی از جمال گاه همچون ماهی از بس نیکویی.

عطار

گاه باشد که شطر العنب مدت نه ماه یا بیشتر بماند.

(ذخیره خوارزمشاهی)

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست.

حافظ

شکوفه گاه شگفته است و گاه خوشیده درخت گاه برهنه ست و گاه پوشیده.

(گلستان)

گاه باشد که کودک نادان به غلط بر هدف زند تیری.

سعدی

گاه مستی گاه خرابی تو کس نداند که از چه بابی تو.

اوحدی (از امثال و حکم دهخدا).

- امثال: گاه از دروازه درون نمی آید.

گاه از کون سوزن بیرون می رود.

(امثال و حکم دهخدا).

به صورت مضاف آید، و معنی زمان، وقت، فرصت دهد: نیل دهنده تویی به گاه عطیت پیل دمنده بهگاه کینه گزاری.

رودکی

بهیچ روی تو ای خواجه برقی نه خوشی به گاه نرمی گویی که آبداده تشی.

منجیک

در طاعت بی طاقت و بی توش چرایی ای گاه ستمکاری بی طاقت و بی توش.

کسائی

کتابون می آورد همچون گلاب همیخورد با شوی تا گاه خواب.

منجیک

در طاعت بی طاقت و بی توش چرایی ای گاه ستمکاری بی طاقت و بی توش.

فردوسی

که با رستم روی آزار نیست وگرنه مرا گاه این کار نیست.

فردوسی

بدین آرزو دارم اکنون امید شب تیره تا گاه روز سپید.

فردوسی

جوان چیز ببند پذیرد فریب بگاه درنگش نباشد شکیب.

فردوسی

سپیده دمان گاه بانگ خروس ز درگاه برخاست آوای کوس.

فردوسی

کنون گاه رزم است و آویختن نه هنگام ننگ است و بگریختن.

فردوسی

گاه آن است که از محنت و سختی برهند جای آن است که امروز کنم من طربی.

منوچهری

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی.

منوچهری

گر ندانی ز زاغور بلبل بدید گاه نغمه و غلغل.

منوچهری

روی به زنی کرد از شریفترین زنان و گفت گاه آن نیامد که این سوار از این اسب فرود آورند.

(تأریخ بیهقی)

ترسم که گاه رفتن من آمده است.

(تأریخ بیهقی)

به گاه ربودن چو شاهین و بازی.

(تأریخ بیهقی)

یکیت روی ببینم چنانکه خرسی را بگاه ناخن برداشتن لویشه کنی.

(فان)

نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل این گفته بود گاه جوانی پدر مرا.

ناصرخسرو

گاه آن آمد که با مردان سوی مردان شویم یکره از ایوان برون آئیم و بر کیوان شویم.

سنایی

مفلس بخشنده تویی گاه جود تازه و دیرینه تویی در وجود.

نظامی

بحکم آنکه این شبرنگ شب‌دیز بگاه پویه بس تند است و بس تیز.

نظامی

خاک وجود ما را از آب باده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد.

حافظ

هیچکس دیده ای که گاه خورده ست کاین بگاه قدیم نان بوده ست.

ابن یمین

فصل.

موسم: چون لطیف آمد بگاه نوبهار بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تیز.

رودکی

درخش ار نخندد بگاه بهار همانا نگرید بسی ابر زار.

ابو شکور

دل خسرو از لشکر نامدار بخندید چون گل به گاه بهار.

فردوسی

جوانان چین اندر آن مرغزار یکی جشن سازند گاه بهار.

فردوسی

چنین گفت مادر که گاه بهار برین دشت بگذشت گردی سوار.

فردوسی

گاه با اسم اشاره (آن و این) می آید و معنی زمان، مدت، موقع، وقت دهد: آن گاه، آن زمان، آن وقت این گاه، این زمان، این وقت: مر او را به آئین پیشین بخواست که آن رسم و آئین بدان گاه راست.

فردوسی

برآمد بر این گاه یک روزگار فروزنده شد اختر شهریار.

فردوسی

این سلیمانی به رسولی و شغلی بزرگ آمده است خلعتی بسزا باید او را و صد هزار درم صلت آنگاه چون بازآید و آنچه خواسته ایم بیارد آنچه رای عالی ببند بدهد.

(تاریخ بیهقی)

چشم آن دارم که تا آن گاه که رفته آید.

حشمت من نگاه دارد.

(تأریخ بیهقی)

بیارم پس از این که در باب علی چه رفت تا آن گاه که فرمان یافت.

(تأریخ بیهقی)

آن فاضل که تأریخ سبکتکین را براند از ابتدای کودکی تا آن گاه بسرای آلپتکین افتاد.

(تأریخ بیهقی)

تا آن گاه که رسولان جانب کریم به درگاه آیند.

(تأریخ بیهقی)

حاجب آمد به معاونت یلان غور تا آنگاه که حصار به شمشیرش گشاده آمد.

(تأریخ بیهقی)

آن گاه بر اثر رسولان فرستادن و عهد و عقد خواستن.

(تأریخ بیهقی)

شیر می پیچیدی بر نیزه تا آن گاه که سست شدی و بیفتادی.

(تأریخ بیهقی)

از وی و پسرش خط بستانند بنام خزانه معمر آن گاه حدیث آن مال با سلطان افکنده آید.

(تأریخ بیهقی)

بیاورده ام آنچه برفت وی را از سعادت بفضل ایزد تا آن گاه که به هرات رسید.

(تأریخ بیهقی)

چند شغل فریضه که پیش داشت و پیش آمد و برگزارند نبشته آمد آن گاه مقامه بتمامی برانم که بسیار نوادر و عجایب است اندر آن دانستنی.

(تأریخ بیهقی)

تا آن گاه که آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردید.

(تأریخ بیهقی)

کسان حاجب تکین گفتند که امروز باز گردید که شغلی فریضه است.

تا آن اتمام کرده آید آن گاه بر عادت میروند.

(تأریخ بیهقی)

وی را به درگاه آرند و آفتاب تا سایه نگذارند تا آن گاه که مال بدهد.

(تأریخ بیهقی)

اتقیا اند بدان گاه که پیران و کهولند حکما اند از آن وقت که اطفال و صغارند.

پایان قسمت ششم — ادامه دارد